

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال اول، شماره یکم، بهار ۱۳۹۰
صفحات ۱۵۹ - ۱۸۴

تأثیر ویژگی‌های راه‌بردی کناره‌های خلیج فارس در حضور پیروان دین‌ها و آیین‌های رانده شده^۱

با تأکید بر قرمطیان بحرین

مریم معزی^۲

چکیده

کناره‌های خلیج فارس، در هر دو سوی ویژگی‌های کم‌مانندی دارد و می‌تواند رانده‌شدگان را در خود پناه دهد. بر پایه گزارش‌های تاریخی، پیروان ادیان و آیین‌هایی، جسته و گریخته در این ساحل‌ها می‌زیستند که در روزگار خود از کشورهای همسایه می‌گریختند و دولت آن کشورها به دنبالشان بود. این پژوهش با بهره‌گیری از روش تاریخی، افزون بر اثبات جایگاه راه‌بردی این کناره‌ها به بررسی همبستگی ویژگی‌های آنها با حضور یا ماندگاری پیروان ادیان و آیین‌های رانده شده می‌پردازد و در جستار خود، بر حضور قرمطیان بحرین در آن منطقه تأکید خواهد کرد.

کلیدواژگان

احساء، بحرین، خلیج فارس، قرمطیان.

۱. تاریخ دریافت: ۸۸/۱۱/۲۱ تاریخ پذیرش: ۸۹/۶/۳۰

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد. Maryammoezzi@yahoo.com

کرانه‌های خلیج فارس ویژگی‌های جغرافیایی و آب و هوای راه‌بردی (استراتژیک) کمابیش همانندی دارند. شنزارهای گسترده و بیابان‌های تَف زده، این سرزمین‌ها را از منطقه‌های داخلی جدا می‌کند و زمینه دسترس به آنها را برمی‌چیند. کمبود آب و بارش باران، هوای بسیار گرم همراه با رطوبت فراوان و تابستان‌های داغ و بلند، زیستن را در این شنزارها دشوار می‌کند. از سوی دیگر، دریا به کمک ساکنان این دیار می‌آید تا به جای سرگرم شدن به کشاورزی و دام‌پروری، با صید و بازرگانی دریایی زندگی بگذرانند و از آبراه خلیج فارس با دیگر کرانه‌ها و با گذر از تنگه هرمز با جهان در ارتباط باشند. همین ویژگی‌های جغرافیایی و راه‌بردی، آنها را از دراز دستی‌های همسایگان بر کنار می‌دارد تا هنگام تعقیب شدن، از خشکی به دریا و از دریا به صحرا پناه برند.

این ویژگی‌های تاریخی، آن سرزمین را به پناه‌گاهی امن بدل کرده است تا ساکنانش به دور از بیم تعقیب کنندگان به زندگانی خود بپردازند و بر باورهای خود بمانند؛ چنان‌که آثار این استقلال مذهبی را اکنون نیز در این سرزمین می‌توان دید. بسیاری از ساکنان آن‌جا به‌رغم فشارهای فراوان اهل سنت، هنوز بر تشیع مانده‌اند. همین ویژگی به بحرین کمک می‌کرد تا در گذشته، در برابر بیگانگان ایستادگی کند؛ مگر زمانی که گروه‌هایی از درون این سرزمین به کمک نیروی خارجی می‌آمدند و داوطلبانه دست‌نشاندهی آنان را می‌پذیرفتند؛ چنان‌که بر پایه سندها و آثار و مدارک تاریخی، هرگاه حاکمیتی از بیرون بر بحرین دست یافته، بیش‌تر از نیروهای داخلی کمک گرفته و هرگاه حاکمیتی در آن‌جا برافتاده، بیش‌تر از درون آسیب دیده است.

موقعیت جغرافیایی و استراتژیکی

کرانه‌ها و جزیره‌های خلیج فارس ویژگی‌های جغرافیایی و راه‌بردی کمابیش همانندی مانند زمین‌های پست (کم ارتفاع)، خاک شوره‌زار و شن‌زار، هوای داغ

و مرطوب، باران اندک و آب کم‌یاب دارند و پشتشان بیابان است. بیابان‌ها موجب دشواری راه‌های دسترس به کناره‌ها می‌شوند و از این‌رو، ساکنان آن‌جا دل و زندگانی خود را به دریا بسته‌اند و با ماهی‌گیری و صید مروارید می‌زیند، از آب‌ها می‌گذرند و به دیگر کناره‌ها و جزیره‌ها می‌رسند و اگر دل به دریا بزنند و از تنگه هرمز بگذرند، به دنباله جهان خواهند رسید. طبیعت در آن‌جا سخاوت‌مند نیست، اما به ساکنانش آرامش می‌بخشد؛ چیزی که در پی کناره‌گیری به دست می‌آید و پی‌آمد دوری از سرزمین‌های خوش آب و هوا و راه‌های هموار است. سختی‌های زیستن در کناره‌های جنوبی، از هر دید فراوانند و زمین‌های پست‌تر و هوای داغ‌تر، خاک کم‌بارتر، باران کم‌تر، فاصله بیش‌تر تا آبادی و آبادانی، بیابان‌های گسترده‌تر و هراسناک‌تر از ویژگی‌های آنها به شمار می‌رود. توان کشتی‌رانی بر کناره‌ها کم‌تر و انزوای آنها بیش‌تر است (وثوقی ۱۳۸۴، ص ۱۳-۱۱).

بر پایه سندهای موجود، سراسر کناره‌های جنوبی خلیج فارس از بصره تا عمان، در ریگ‌زاری جای دارند که از دیرباز با نام‌های هَجر (هَجَر / حَجَر)، بحرین، خَطّ، أَحْساء (الأحساء، لَحْسا و حَسَا؛ یعنی ریگ‌زاری آب‌ناپذیر) شناخته می‌شده و محدوده‌اش در درازنای تاریخ تغییر کرده است. احسا را امروز به‌ویژه درباره استان شرقی عربستان به کار می‌برند که کویت را تا امارات متحده عربی در بردارد و مجمع الجزایری از ۳۶ جزیره نزدیک مانده بر این ساحل، بحرین نامیده می‌شود که خود اکنون کشور مستقلی است (De Planhol ۱۹۸۸:۵۰۶).

سرزمین ساحلی احسا در بلندی به نزدیک ۱۷۵ متر از سطح دریاهای آزاد می‌رسد و سرزمینی است که دو فصل دارد: تابستان‌های بلند و داغ و مرطوب و پاییزی کوتاه با هوایی معتدل. گرما در تابستان تا پنجاه درجه افزایش می‌یابد و رطوبت تا آن‌جا که کار تنفس را دشوار می‌کند. میانگین بارش باران سالانه نیز از ۷۵ میلیمتر در نمی‌گذرد (۲۰۰۹ epgate؛ ۱۹۸۲:۳۵۰-۳۵۶ Hidore).

آنچه سکونت را در این ریگ‌زارهای خشک ممکن می‌کند، چشمه‌ها و چاه‌های جهنده (آرتزین) کمابیش فراوان آنهاست. ساکنان این دیار نیز از دیرباز به این آب‌های زیرزمینی آگاه بوده و به کندن قنات‌ها همت گماشته‌اند؛ چنان‌که امروز شمار قنات‌های بزرگ و کوچک را تا هزار رشته گمان زده‌اند. زمینه پیدایی نخلستان‌ها، باغ‌های میوه، شالیزارها و کشت‌زارهای صیفی به کمک این آب‌ها تا اندازه‌ای فراهم می‌آید (Vidal ۱۹۷۵:۲۳۸). اگرچه کناره‌ها، پست و شنی‌اند و هیچ بریدگی مناسبی برای ایجاد لنگرگاه ندارند و تپه‌های مرجانی زیر آب نیز خود آسیب بزرگی برای پهلوی گرفتن کشتی‌ها به شمار می‌روند، دریانوردی به‌ویژه از بندر بحرین، از گذشته تا کنون رواج داشته و مردمانش تا چین، هند، کناره‌های شرقی آفریقا و جنوب شرقی آسیا، در کار بازرگانی پیش رفته‌اند (دریایی ۱۳۸۲، ص ۴۷-۵۲).

بحرین از جنوب به بیابان بزرگ «ربع الخالی» عربستان محدود می‌شود. کوره راه‌هایی از دوران باستان در این بیابان کشیده شده‌اند که این کناره‌ها را به حجاز می‌رساند (ناصر خسرو ۱۳۶۳، ص ۱۴۰ و ۱۴۷)، اما گمان می‌رود آسیب‌گذر از آنها بسی بیش‌تر از بیم موج‌های خلیج فارس بوده باشد؛ زیرا ارتباط آنان با بخش مرکزی جزیره العرب (نجد) کم‌تر از ارتباط آنان با کرانه‌های غربی و شمالی خلیج فارس بوده است. این بیابان‌های ترسناک از دو دید به ساکنان بحرین کمک می‌کرد: راه آنان را برای عرب‌های ساکن در مرکز شبه جزیره ناهموار می‌ساخت و از تاخت و تاز به سوی بحرین بازشان می‌داشت و افزون بر این، پناهگاه و گریزگاه بسیار مناسبی برای ساکنان بحرین در برابر یورش بیگانگان بود. آنان هنگام لشکرکشی‌های بزرگ به دلیل آشنایی کامل با صحرا، به درون آن عقب می‌نشستند و دشمن را با زمین سوخته وامی‌نهادند و منتظر می‌ماندند تا دشمن از بدی آب و هوا به تنگ آید و همه نیروهایش یا دسته‌هایی را از آنها بازگردانند.

آن‌گاه از پناهگاه‌های خود بیرون می‌آمدند و بر نیروی مانده در آن‌جا می‌تاختند و نابودشان می‌کردند.

این ویژگی راهبردی به بحرین کمک می‌کرد تا در برابر بیگانگان بایستد؛ جز هنگامی که گروه‌هایی از درون این سرزمین به کمک نیروی خارجی می‌آمدند و داوطلبانه دست‌نشاندهی آنان را می‌پذیرفتند. بر پایه سندها و مدرک‌های تاریخی، حکومت‌های بیرونی بیش‌تر به کمک نیروهای داخلی بحرین بدان‌جا دست یافته و سقوط حکومت‌های بحرین نیز بیش‌تر از درون خود آسیب پذیرفته‌اند.

تاریخ پیش از اسلام

درباره دوران‌های باستانی بحرین اطلاعات فراوانی در دست نیست، اما به کمک یافته‌های باستان‌شناختی و سندهای پراکنده در این‌باره می‌توان دانست که تمدن‌های بسیار کهن بین‌النهرین مانند سومر، آکد و آشور در آنجا بوده‌اند (وثوقی ۱۳۸۴، ص ۳۱ - ۱۸). البته از جزئیات و چگونگی حضور آنان در این سرزمین خبری نیست. هم‌چنین درباره چیرگی هخامنشیان و به‌گمان، جانشینان مقدونی و اشکانی آنان بر این کناره‌ها اطلاعاتی وجود ندارد، اما گزارش‌های تاریخی دوره ساسانی در این‌باره بیش‌ترند؛ زیرا نویسندگان و مورخان بر اثر نزدیکی به دوران اسلامی اطلاعات بیش‌تری از تاریخ این سرزمین‌ها به دست می‌دهند.

اردشیر و شاهپور دوم ساسانی به بحرین لشکر کشیدند. اردشیر پس از محاصره بحرین و خودکشی پادشاه آن‌جا، این دیار را تصرف کرد و برای چیرگی بر جایگاه راهبردی بحرین و کمک به ماندگاری حاکمیت خود بر آن‌جا، به چند کار مهم پرداخت. او برای ترساندن مردم، به کشتار گسترده‌ای دست زد؛ چنان‌که پس از ساختن شهر تازه‌ای در نزدیکی بحرین (حدود خطّ امروزی) و نام‌گذاری آن به فوران (پوران؟) اردشیر (دینوری ۱۳۴۶، ص ۴۹) یا فسا (پسا) اردشیر

(طبری ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۴۸۰ - ۴۷۹)، مردم آن را «تن اردشیر» خواندند؛ زیرا باره این شهر بر روی پیکرهای مردمان نهاده شده بود (حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۶ - ۴۵). ترساندن مردم بومی از این روی که در اندیشه استفاده از جایگاه ویژه بحرین نیفتند، از سیاست‌های اردشیر بود.

کار دیگر او را شهرسازی در بحرین می‌توان شمرد. گزارش کرده‌اند هنگامی که پادشاه ایرانی بحرین را محاصره و فتح کرد، آن شهر بسیار آسیب دید و ویران شد (دینوری ۱۳۴۶، ص ۱۸). به گمان، ویرانی شهر قدیم اهمیت چندانی نداشته است و حتی اگر ویران نمی‌شد، باز هم بر اثر همان ویژگی راه‌بردی‌اش، جای‌گیری پادگانی کوچک از نیروهای اردشیر در شهر قدیم بی‌خطر نبود. بنابراین، شاه ساسانی برای گماردن حاکم ایرانی یا تابع ایران و وانهادن دسته‌ای از نیروهایش در آن‌جا، از حمله‌های بومیان نگران بود. آنان که به گمان قوی و به قرینه روش رایجشان، از سپاه ساسانی گریخته و به صحرا پناه برده بودند، در کمین سپاه اصلی روز شماری می‌کردند تا به شهر بازگردند و نیروی بازمانده کوچک را در آن‌جا از میان ببرند. اردشیر این شهر را که شاید از ویژگی پادگانی برخوردار بوده باشد، به انگیزه حفظ شدن حاکم ایرانی یا دست‌نشانده و نیروهایش از تعرض بومیان بنیاد گذارد و از سوی دیگر، این بخش را بر پایه تشکیلات اداری دوره ساسانی به چند ولایت (هگر، فسا اردشیر و می‌شاهیگ / اُوال امروزی) تقسیم کرد و آن را با تشکیلات اداری جنوب ایران پیوند زد (همان، ص ۷۲) تا هر دوی آنها از دید نظامی و اداری بتوانند بر عمر حاکمیتش در بحرین بیفزایند.

ساکنان بحرین نیز در آغاز حکومت شاهپور دوم همانند بسیاری از منطقه‌های زیر سلطه ساسانیان، سر به شورش برداشتند و به خاک ایران دست‌درازی کردند. شاهپور نیز در سرکوب این مردمان همان شیوه نیای خود را در پیش گرفت؛ یعنی برای ترساندن آنان به کشتار گسترده‌ای دست زد؛ چنان‌که او را «ذوالاکتاف»

می‌خواندند (همان، ص ۲-۵۱). کسانی این موضوع را قطعی نمی‌دانند (زرین کوب ۱۳۶۸، ص ۴۴۹ و ۵۶۹)، اما نزد مردم شایع بود که شاهپور کتف عرب‌ها را سوراخ می‌کند (هوبه سمبا، حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۴۹). این خود بر رعب و وحشت عربان ساکن این سرزمین‌ها گواهی می‌دهد و این دعوی را تأیید می‌کند که شاهپور آگاهانه در پی ترساندن آن مردمان بود؛ زیرا می‌دانست بر اثر کمبودهای منطقه نمی‌توان پیوسته لشکری بزرگ نزد آنان بگذارد و از سویی، سپاه کوچک نیز اندکی پس از بازگشت لشکر اصلی، طعمه بومیان می‌شد. پس چنین سیاستی در پیش گرفت تا با ترساندن ساکنان این دیار پایه‌های حکومتش را در آن‌جا استوار کند.

کار دیگر شاهپور، کوچ دادن قبیله‌های عرب بود. وی گروه‌هایی را از قبیله بنی تغلب در هبج و خط، عبدالقیس و طایفه‌هایی را از بنی تمیم در هجر ساکن کرد (طبری ۱۹۸۳، ص ۴۹۲) تا به کمک آنان مانع دست‌درازی بومیان شود؛ زیرا تنها به پشتوانه نیروهای نظامی در اداره آن دیار ناتوان بود. گمان می‌رود پادگان ایرانی و دست‌نشانندگان ایران به‌رغم چنین سیاستی، در بحرین در ناامنی به سر برده باشند؛ زیرا کمابیش دو سده پس از این، خسرو انوشیروان فرماندهی را از سپاه خود به بحرین فرستاد و او در نزدیکی هجر دژی ساخت که دژ مُشَلَّار (سرخ) نامیده شد (طبری ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۵۸۲).

بنابراین، شاید روش حاکمیت ساسانیان بر بحرین، دنباله سیاست ارباب هخامنشی و افزون بر این، از آغاز تا انجام کار خود، به پشتیبانی نیروهای بومی وابسته بوده باشد؛ چنان‌که منذر بن ساوی از قبیله بنی عبدالقیس، در روزگار پیامبر (ص) حاکم دست‌نشانده ایران بر بحرین بود (یعقوبی ۱۹۶۰، ج ۱، ص ۷۸)، اما کارگزارانی ایرانی مانند سیبخت (Bosworth ۲۰۰۳: ۶۰۸-۶۰۹) و ازدادافروز یا آزادافروز، پسر حششغان یا جششغان نیز در کنار او بودند (Tafazoli ۱۹۸۷: ۱۷۳). گویی آزادافروز مسئول گردآوری مالیات‌ها بوده است که بر اثر بدرفتاری‌اش با

عربان، او را مکعبر (درآورنده کعب = سراستخوان) می‌خواندند و این بار دیگر همان سیاست وحشت‌افکنی را به یاد می‌آورد. حمزه اصفهانی او را صاحب مشقر (دژ سرخ پیش‌گفته) نامیده (مزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۱۴۲)، و از این‌رو، شاید بتوان گفت که آزادافروز هم فرمان‌ده نظامی و هم مسئول گردآوری مالیات بوده است. بنابراین، ساسانیان برای اداره بحرین هم به نیروی بومی و هم به کارگزاران ایرانی وابسته بودند (Bosworth ۲۰۰۳: ۶۰۳).

به‌رغم حاکمیت ساسانیان بر بحرین، این سرزمین ویژگی پناهگاهی خود را از دست نداد و پیروان اقلیت‌های دینی و آیین‌های رانده شده از ایران و بین‌النهرین بدان‌جا روی می‌آوردند؛ چنان‌که کمابیش در سال هشتم هجری (۶۲۹-۳۰ م)، افزون بر پیروان مذهب‌های بدوی عرب بحرین، از یهودیان، نسطوریان رانده شده از ایران و زرتشتیان یاد کرده‌اند (همان، ۶۰۸). حضور این گروه‌ها به‌ویژه نسطوریان در آن‌جا مهم است؛ زیرا دولت ساسانی به گروه اندک نسطوریان بد گمان بود و شاید از همین روی به بحرین کوچ کرده باشند، اما زرتشتیان به گمان قوی سربازان و کارگزاران ایرانی مأمور در بحرین بودند که با خانواده‌های خود در آن‌جا به سر می‌بردند. گزارش دقیقی درباره پیروان دیگر دین‌ها مانند مانویان و مزدکیان در آن سرزمین در دست نیست، اما آیین مزدک در حیره پیروانی داشت. حتی برخی از حاکمان عرب آن دیار خود مزدکی بودند (زرین‌کوب ۱۳۶۳، ص ۲۲۵) و حاکم بحرین در بسیاری از دوره‌ها از حاکم حیره فرمان می‌پذیرفت. باری، منابع در این‌باره خاموشند و نمی‌توان حضور جسمی پیروان مزدک را در بحرین اثبات کرد، اما می‌توان از آرمان‌های مزدکی و چگونگی تحقق آنها در بحرین (دوران قرمطیان) نشانی یافت (Yarshater ۲۰۰۴: ۱۰۲۴).

هم‌چنین از آیینی گم‌نام در بحرین گزارشی هست که پیروانش ساکن روستایی به نام اَسَبَد بودند. گویی این روستا به اندازه‌ای بزرگ بوده است که قبیله عبدالقیس، از بزرگ‌ترین قبیله‌های آن دیار بدان‌جا منسوب بود. گفتنی است منذر

بن‌ساوی، حاکم دست‌نشانده ساسانی و از کاتبان پیامبر (ص) از وابستگان این قبیله به شمار می‌رفت. به گفته یاقوت حموی ساکنان این روستا به اسب‌پرستی شهریر بودند. او وجه تسمیه‌های دیگری نیز برای این واژه می‌آورد، اما بی‌گمان وی بدون آگاهی از مذاهب ایران باستان و پیشینه ستوده بودن اسب نزد ایرانیان، باوری رایج را در آن روزگار ضبط کرده و اندک اطلاعی در این باره نداشته است (یاقوت ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۲-۱۷۱). طَرْفَلَه بن‌عبد، شاعر عرب جاهلی نیز ساکنان بحرین را با صفت بندگان یا پرستندگان اسب (عبید اسبذ) کوچک می‌کند. نام روستا نیز که از اسب یا اسپ (اسبذ یا اسپذ) به معنای «نگاهبان اسب» گرفته شده است، کمابیش این نسبت را تأیید می‌کند؛ چنان‌که آذریذ در معنای «نگاهبان آتش» به کار می‌رود، اما گویی نولدکه وجه تسمیه دیگر یاقوت را درست‌تر و معنای اسبذ را در آن شعر، برگرفته از اسپَه‌بذ (فرمانده سپاه / سپاهبذ) می‌داند و بندگان اسبذ را ساکنان دژ مشقر ترجمه کرده است (نولدکه ۱۳۵۸، ص ۴۱۲).

منابع دیگر نیز از چنین آیینی خبر نداده‌اند. بنابراین، اگر بتوان آن را اثبات کرد، به گمان قوی آیینی بسیار کهن و از آن روزگارانی پیش از زرتشت خواهد بود که آریاییان خدایان گوناگونی را می‌پرستیدند، اما برخی از خدایان نزد قوم‌ها و گروه‌های خاصی از اهمیت بیش‌تری برخوردار بودند.

خدای کهن آریایی نگاهبان اسب، درواسپه (Drvaspa) نام داشت و یکی از یشت‌های اوستا نیز در نیایش همین خدای باستانی بود (Kellens ۱۹۹۶:۳۶۵). گمان می‌رود این آیین از ایران و از میان آریاییان پرورش دهنده اسب برخاسته باشد؛ زیرا عربان و قوم‌های بومی جنوب بین‌النهرین با اسب و پرورش آن آشنایی فراوانی نداشته‌اند. نام فارسی این روستا نیز خود بر ایرانی بودنش گواهی می‌دهد. به هر روی، پیروان این آیین ناگزیر در روزگارانی می‌زیسته‌اند که دین

رسمی در ایران پدید آمد و زمینه نمود پیروان دیگر آیین‌ها را تنگ کرد؛ چنان‌که بر اثر فشار آزار و پی‌گردهای دین رسمی، به آن سرزمین‌ها پناه بردند. گمان می‌رود شمار این پیروان به اندازه‌ای بوده باشد که روستایی را پر کنند و نام خود را بر آن بگذارند. به هر روی، اگر این آیین به بحرین آمده باشد، بر تأثیرگذاری ویژگی‌های راه‌بردی این سرزمین در ماندگاری پناه‌جویان و رانده شدگان در آن‌جا گواهی می‌دهد.

تاریخ پس از اسلام

بحرین در دوران اسلامی نیز همچنان پناهگاه گریختگان بود؛ زیرا در روزگار پیامبر (ص) فتح نشد، بلکه پیامبر نامه‌ای همراه عَلاء بن خُضرمی نزد مردمان آن‌جا فرستاد و برخی از ساکنانش که گویی از قبیله‌های عرب بودند، اسلام را پذیرفتند و شماری از آنان که مسیحی، یهودی و زرتشتی بودند با فرستاده پیامبر صلح کردند و پرداخت جزیه را پذیرفتند (بلاذری ۱۹۹۲، ص ۹۶ - ۹۳). شاید عرب‌های ساکن بحرین، پذیرش دین اسلام را به معنای آزادی و استقلال از ایران شمرده و به آن گرویده باشند و اینکه حاکم بومی و دست‌نشانده ایران (منذر بن ساوی) و دیگر عرب‌های بدوی نیز با شتاب مذهب جدید را پذیرفتند، به معنای اعلان استقلال باید باشد؛ زیرا کارگزاران ایرانی بحرین که به گمان قوی زرتشتی بودند، مذهبشان را تغییر ندادند و به دلیل ناامیدی از کمک دربار ساسانی (زرین‌کوب ۱۳۶۳، ص ۳ - ۲۹۲) به دادن جزیه گردن نهادند. آنان با درگذشت پیامبر نومسلمانان بحرین و شاید به دنبال رهایی از یوغ حکومت اسلامی حجاز، قرارداد خود را با مسلمانان بر هم زدند و به اهل رده پیوستند تا اینکه گروه‌هایی از عرب برای سرکوب آنان رهسپار بحرین شدند (ابن‌اعثم ۱۳۷۲، ص ۹ و ۳۱ - ۲۸). ایرانیان بحرین که گویی از رسیدن کمک از دربار ساسانی ناامید بودند، چندان پایداری نشان ندادند و بنابراین، بحرین سقوط کرد، اما سرکوب‌گران عرب به زیستن در آب و هوای بد خو گرفته بودند و بحرین برای آنان در

سنجش با نجد و حجاز، بهشت می‌نمود (دینوری ۱۳۴۶، ص ۳۴۱). پس این پیروزی چشم‌گیر را نمی‌توان نشانه‌ای برای رد فرضیه تحقیق به شمار آورد.

خوارج بحرین

زمانی نگذشت که نخستین انشقاق‌های مسلمانان رخ نمود و بحرین پذیرای فرقه رانده شده دیگری شد. به‌درستی روشن نیست که خوارج از چه سالی به بحرین رفتند، اما بر پایه گزارش‌ها گمان می‌رود که نجدة بن عامر، رهبر خارجیان فرقه نجدات با دل‌گرمی به پشتیبانی خارجیان ساکن بحرین (۶۷ ق / ۶۸۶ م) از او، بدان دیار پای نهاده باشد (ولهاوزن ۱۳۷۵، ص ۷۸). امویان و عوامل آنان در آن سال‌های در پی این فرقه بودند. حضور آنان در بحرین نشان‌دهنده تأثیرگذاری ویژگی راه‌بردی بحرین در کشاندن پناهجویان به سوی خود است. گمان می‌رود شمار خارجیان بحرین در آن روزگار به اندازه‌ای بوده باشد که با قبيله قدرت‌مند عبدالقیس از حاکمان بومی و قدیم آن‌جا، جنگیده و حتی آنان را شکست دهند. آنان نه تنها عبدالقیس را شکست دادند که نزدیک به دو سال بعد (۶۹ ق / ۶۸۸ م) توانستند مصعب بن‌زبیر را که بر بصره حکومت می‌کرد و در آن هنگام به قصد بحرین لشکر آورده بود، به‌سختی شکست دهند (طبری ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۵۷۸).

سرانجام نیروهای خارجی، خوارج بحرین را از پای در نیاورد، بلکه اختلاف درونی میان خودشان و از سوی دیگر درگیری با بومیان زمینه برافتادن آنان را فراهم آورد. کشمکش میان خارجیان بحرین بالا گرفت و نجدة بن عامر رهبر آنان در این منازعات کشته شد (۷۲ ق / ۶۹۱ م) و رهبری خوارج پس از وی به ابوفدک نامی رسید. وی در همین سال در برابر امویان بحرین شورید (طبری ۱۹۸۹، ج ۵، ص ۲۰). از کشته شدن عامل عباسیان نیز در بحرین (۱۵۲ ق / ۷۶۹ م) گزارشی وجود دارد (یعقوبی ۱۹۶۰، ج ۲، ص ۳۸۱)، اما موضوع

تأثیرگذاری خوارج در این روی‌داد روشن نیست. به هر روی، اختلاف‌های درونی خارجی‌ان را تضعیف کرد و دیگر کار برجسته‌ای از آنان دیده نشد.

زنگیان بحرین

نیروی خارجی‌ان آرام آرام در بحرین از میان رفت و کسی از فرجام کارشان آگاه نشد، اما گمان می‌رود تا دو قرن بعد آثاری از آنان در بحرین مانده باشند؛ زیرا هنگامی که علی بن محمد، رهبر قیام زنگیان (صاحب زنج) نزدیک به ۲۵۰ هجری (۸۶۴ م) به بحرین رفت، شعارهای خوارج را سر داد که شاید این کار برای خوش‌آمد پیروان بازمانده خارجی در آن‌جا بوده باشد (علبی ۱۳۵۹، ص ۵۹ - ۵۳)؛ چنان‌که برای خوش‌آمد شیعیان آن دیار نیز خود را علوی و شیعی خواند (همان، ص ۴۷-۴۳؛ زرین‌کوب ۱۳۶۳، ص ۴۷۵) و برای برخوردار شدن از پشتیبانی قبیله قدرت‌مند بنی عبدالقیس، مدعی انتساب به آنان شد (علبی ۱۳۵۹، ص ۹)، اما گویی آنان وی را نپذیرفتند و در این دعوی با او مخالفت کردند و تلاش او برای گرد آوردن دو گروه متخاصم خارجی و شیعه در یک‌جا به بار نشست، اما خود پشتیبانی گروه‌هایی از مردم بحرین از علویان و تشیع، نشان‌دهنده حضور پیروان این مکتب در آن دیار بود. آنان در نیمه سده سوم اقلیتی گریزان و «تحت تعقیب» به شمار می‌رفتند.

کار صاحب زنج در بحرین تا بدان‌جا پیش‌رفت که به نامش خراج گرد آوردند (طبری ۱۹۸۳، ج ۷، ص ۵۴۳)، اما به‌رغم اینکه کسانی از یاران پایدار و نزدیکش مانند یحیی بن محمد معروف به بحرانی از مردم احساء و یحیی بن ابی‌ثعلب از مردم هجر، خود از این دیار بودند، قیام وی در آن‌جا، توفیق پایداری نداشت (همان، ص ۵۴۳). حامیان اصلی قیام که بردگان سیاه‌پوست آفریقایی تبار بودند و در مزارع بزرگ کار می‌کردند، نمی‌توانستند در بحرین حاضر شوند؛ زیرا بحرین

(جنوب بین‌النهرین) مانند بصره زمین‌های گسترده و آب فراوان نداشت تا بردگان فراوانی را در یک‌جا به کار سرگرم کند. از این‌رو، علی بن محمد به‌رغم موفقیت‌های نخستین خود، پس از جنگ با برخی از قبیله‌های بحرین به‌ویژه بنی‌عبدالقیس (همان) ناامید به بصره رفت و در آن‌جا از توفیق بیش‌تری برخوردار شد. نزدیک به دو هزار نفر از مردم بحرین به رهبری کسی از افراد قبیله بنی‌عبدالقیس در نبرد پایانی شرکت کردند که به شکست و کشته شدن صاحب زنج انجامید (همان، ص ۱۳۶). بسیاری از پیروان او پس از این شکست که در بصره رخ داد، به دلیل استفاده از ویژگی راهبردی بحرین به آن‌جا بازگشتند و زمینه را برای قیامی دیگر فراهم کردند تا این بار خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم را در قالب فرقه مذهبی شیعه به صحنه آورند. بنابراین، بحرین تأثیر تاریخی‌اش را در پذیرش زنگیان حفظ کرد و هیچ نیروی بیگانه‌ای در راندن آنان توفیق نیافت، بلکه درگیری با نیروهای بومی، از مهم‌ترین علل این بی‌توفیقی بود.

قرمطیان

تاریخ‌پیدایی و نفوذ تشیع در بحرین به‌درستی روشن نیست، اما پیروان این فرقه نیز همچون مؤمنان گریزان دیگر مذهب‌ها در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی به‌ویژه منطقه‌های راهبردی رخنه کردند و حتی موفق شدند در پاره‌ای از منطقه‌ها حکومتی بر پا کنند. تشیع از میانه‌های سده دوم هجری (هشتم میلادی) به بخش‌ها و گروه‌هایی تقسیم شده بود که زیدیه، امامیه و اسماعیلیه در میان آنها معروف‌تر می‌نمودند، اما هنوز راه‌های میان آنها بسته نبود و رفتن از شعبه‌ای به شعبه دیگر به آسانی صورت می‌پذیرفت و داعیان اسماعیلی در این روزگار با سخت‌کوشی در فراخواندن دیگران به مذهب جدید خود می‌کوشیدند.

آوازه یکی از این داعیان به نام حمدان قَرَمَط (قَرَمَط) در میانه‌های سده سوم بلند شد و قرمطی‌گری در مفهوم اسماعیلی به کار رفت. تاریخ آغاز دعوت آنان به درستی روشن نیست. طبری گزارش‌های خود را درباره قرمطیان در وقایع سال ۲۸۷ هجری (۸۹۱ م) می‌گنجاند (طبری ۱۹۸۳، ج ۸، ص ۱۹۵)، اما بر پایه سندهایی، آوازه این گروه پیش از ۲۶۰ هجری (۸۷۴ م) درافتاد (Madelung ۱۹۷۸: ۶۶۰). این تاریخ درست‌تر می‌نماید؛ زیرا خود طبری از گفت‌وگوی رویاروی حمدان قرمط و صاحب زنج یاد می‌کند (طبری ۱۹۸۹، ج ۸، ص ۱۶۲) و دلیل شایسته‌ای برای نپذیرفتن این دعوی در دست نیست. آورده‌اند که حمدان قرمطی در این گفت‌وگو به رهبر قیام زنگیان درباره ائتلاف پیش‌نهاد کرد (همان) و از این روی که قیام زنگیان در ۲۵۵ تا ۲۷۰ هجری (۸۶۸-۸۸۳ م) روی داد، این دیدار نیز در همین سال‌ها صورت پذیرفته است. بنابراین، تاریخ پیدایی قرمطیان را همان آغاز قیام زنگیان می‌توان دانست و خبر ابن ندیم که ۲۶۱ هجری (۸۷۵ م) را تاریخ جای‌گیری قرمط در نزدیکی بغداد می‌داند (ابن ندیم ۱۳۶۶، ص ۳۴۹) درست‌تر می‌نماید.

به هر روی درباره انتشار قرمطی‌گری در بحرین گزارش شده است که حمدان قرمط، عبدان کاتب شوهر خواهرش را نایب خود خواند و عبدان کار امر دعوت را در جنوب ایران به ابوسعید جنابی، مؤسس قرامطه بحرین واگذار. ابوسعید؛ چنان‌که از انتسابش می‌توان فهمید، از مردمان گناوه، بندری در کرانه شمالی خلیج فارس و نامش حسین پسر بهرام و کنیه‌اش ابوسعید بود (ابن حوقل ۱۹۳۸، ص ۲۵). گمان می‌رود او نزدیک به ۲۷۳ هجری (۸۸۶ م) در بحرین بوده باشد (دفتری ۱۳۷۵، ص ۱۴۰). به گمان، دعوت وی در بحرین نزد ایرانیان ساکن آن‌جا پذیرفته شد و بازماندگان خوارج و شیعیان آن دیار را به سوی خود کشاند. به هر روی آمیختگی نژادی - قومی جامعه بحرین که در برگیرنده قبیله‌های گوناگون عرب و ایرانی قدیم و جدید و پناه‌جویان و شورشیان ناخرسند از دستگاه عباسی

بود، خود زمینه‌ای مناسب برای کسانی چون ابوسعید گناوی به شمار می‌رفت. او از این اختلاف‌ها بهره گرفت و در پناه آن ویژگی راهبردی بحرین به تأسیس حکومتی دست زد که در تاریخ به نام قرمطیان بحرین شناخته شد و کمابیش دو قرن پایید.

ابوسعید در بحرین برای استوار کردن جایگاه خود با دختر حسن بن سَنبر، از مردان بانفوذ آن دیار ازدواج کرد و از این‌رو، بومیان بانفوذ از او پشتیبانی کردند (ابن حوقل ۱۹۳۸، ص ۲۵). خاندان ابن‌سنبر از این پس در کار حکومت با ابوسعید شریک شدند؛ چنان‌که ناصر خسرو در ۴۴۳ هجری (۱۰۵۱)؛ یعنی ۱۵۰ سال پس از برپایی حکومت قرمطیان، هنگام گذر از بحرین و دیدن آن‌جا، چنین گزارش کرد: حاکمش از اخلاف ابوسعید است که با کمک شش وزیر که شاید از همان خاندان سنبر بوده باشند، کارهای حکومتی را سامان می‌دهد (ناصرخسرو ۱۳۶۳، ص ۱۴۸).

قرمطیان در آغاز بخش‌هایی از بحرین و قطیف را گرفتند، اما گشودن هجر که در آن زمان جایگاه حاکم دست‌نشانده عباسی بود به دشواری صورت گرفت. حاکم از خلیفه یاری خواست و خلیفه نیروهایی به هجر فرستاد، اما آنان شکست خوردند. سرانجام هجر به‌رغم ایستادگی بسیار، به کوشش قرمطیان سقوط کرد. بسیاری از مخالفان هجرت کردند و گروهی از آنان کشته شدند. آن‌گاه ابوسعید مرکز خود را به احساء (نزدیکی هجر) برد؛ سپس متوجه گسترش دامنه نفوذ خود در سرزمین‌های پیرامونی شد (ابن‌اثیر ۱۹۸۲، ج ۸، ص ۹ - ۴۹۸)، اما زمینه گسترش دعوتش با کشته شدن وی (۳۰۱ ق / ۹۱۳ م) به دست یکی از غلامانش از میان رفت (طبری ۱۹۸۳، ج ۸، ص ۲۵۶).

پس از وی پسر بزرگ ابوسعید؛ یعنی سعید با کنیه ابوطاهر بر جای پدرش نشست. به‌درستی روشن نیست که دهه نخست حکومت وی در بحرین در چه

کارهایی گذشت، اما پس از آن سیاست توسعه‌طلبانه پدر خود را دنبال کرد و در این میان یمامه، عمان و بصره آسیب دیدند. او در ۳۱۱ هجری (۹۲۳ م) بصره را گشود و غنیمت‌های بسیاری را با خود به احساء برد (حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۱۸۶). قرمطیان پس از آن به راه کاروانی عراق - حجاز حمله کردند. این راه از بیابان می‌گذشت و کاروان‌های حاجیان طعمه‌های مناسبی برای آنان بودند؛ زیرا از سویی زائران نظامی نبودند، اما ثروت فراوانی داشتند و از سوی دیگر شمار محافظان آنان اندک بود. افزون بر اینها، بر پایه باورهای قرمطیان ظاهر احکام اسلامی در خور توجه نبود، بلکه رفتارشان بر پایه معانی باطنی آنها استوار می‌شد و این معانی جز با تأویل به دست نمی‌آمد. برای نمونه، حج ظاهری در تأویل آنان پذیرفته نبود و کسانی که بدان می‌پرداختند از دید آنان مشرک و کافر و بت‌پرست می‌شدند؛ زیرا بر گرد خانه‌ای از خاک و گل می‌گشتند و سنگ را لمس می‌کردند و می‌بوسیدند. باور قرمطیان و اسماعیلیان بر آن بود که معنای باطنی حج از این ظواهر بسیار دور است (ناصرخسرو ۱۳۴۸، ص ۲۳۲-۲۲۸). بنابراین، نه تنها غارت کاروان‌های حاجیان از دید مذهبی نامشروع نبود که جهاد با کفار نیز به شمار می‌رفت.

هنگامی که کاروانی در آغاز ۳۱۲ هجری (۹۲۴ م) از مکه باز می‌گشت، نزدیک به ۸۰۰ سوار و هزار پیاده قرمطی در ریگ‌زارهای هیبر سر راهش را گرفتند و توانستند بیش از ۲۲۰۰ مرد و سیصد زن از آنان بکشند و بیش از اینها اسیر بگیرند. چهره‌های شناخته شده‌ای مانند ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان از خاندان حمدانیان حاکم بر موصل، دیار بکر و حلب که خود کاروان‌سالار بود، در میان اسیران دیده می‌شد. غنائم گرفته شده را بیش از یک میلیون دینار نقد شمرده‌اند و کالاهای همراه حاجیان بیش از این مبلغ بوده است. حتی لوای خلیفه (شماسیه) نیز در این میان به دست قرمطیان افتاد (عریب ۱۹۸۳، ص ۳ - ۸۲؛ حمزه اصفهانی

۱۳۶۷، ص ۷ - ۱۸۶) که این خود وهن بزرگی به شمار می‌رفت. این روی‌داد، جهان اسلام را لرزاند، اما شکست سخت پیشین نیروهای خلیفه از قرمطیان موجب شد که در عمل کاری برای تنبیه قرمطیان صورت نگیرد. هم‌چنین کاروان دیگری با محافظان بسیار از عراق راهی مکه شد (ذی‌القعدة همان سال)، اما گویی خبر حضور قرمطیان در بیابان‌های پیرامون آن راه، آنان را به عقب‌گريزاند (عریب ۱۹۸۳، ص ۸۵). دیگر کار ابوطاهر، حمله به کوفه بود. او این شهر را نیز همچون بصره غارت کرد و حتی حرمت مکان‌های مقدس را پاس نداشت. خبر حمله به کوفه، بغدادیان را سخت ترساند، اما لشکریان خلیفه دیر رسیدند و قرمطیان به بحرین عقب نشستند (ابن‌مسکویه ۱۹۱۴، ج ۵، ص ۶ - ۱۴۵؛ حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۱۸۸). خبر حمله‌های بعدی قرمطیان در بیابان‌های میان راه کاروان‌های حج در سال بعد (همان، ص ۱۸۷) موجب شد که هیچ کس در آن سال به مکه نرود (عریب ۱۹۸۳، ص ۸۸) و این روی‌داد در دنیای اسلام تا آن روز بی‌مانند بود. حج از فریضه‌های مسلمانان به شمار می‌رفت و مسئولیت تأمین امنیت راه‌های مکه و مدینه در فهرست وظایف خلیفه بود و از این‌رو، مسلمانان از دستگاه خلافت و گردانندگان صحنه بغداد خشمگین شدند (حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۱۸۷)، اما ضعف عباسیان، رقابت وزیران با یک‌دیگر و طمع‌ورزی سپاهیان، خلیفه را در عمل فلج کرده بود. از این روی، وی بدون توجه به توانایی و تفاوت آب و هوای آذربایجان با بحرین، دست کمک به سوی یوسف بن ابی‌ساج حاکم آذربایجان دراز کرد. یوسف پذیرفت که با سپاهیان به سوی قرمطیان بتازد، اما برای این کار، مال گزافی درخواست کرد. خلیفه از سر ناچاری این درخواست را پذیرفت، اما حاکم ساجی زمان درازی برای فراهم آوردن سپاه صرف کرد (عریب ۱۹۸۳، ص ۸۹) و ابوطاهر از این فرصت بهره برد و دژ استواری در احساء بنیاد گذارد (ابن‌خلدون ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۱۲۵) تا در برابر

یورش‌های محتمل عراقیان، بتواند بایستد؛ سپس در حمله پیش‌گام شد و در ۳۱۵ هجری (۹۲۷ م) بار دیگر به کوفه تاخت. خلیفه، یوسف ساجی را بدان‌جا روان ساخت تا از دست‌بردهای قرمطیان جلوگیری کند، اما وی نیز نه تنها نتوانست جلوی قرمطیان را بگیرد که از آنان شکست خورد و خودش اسیر آنان شد (ابن مسکویه ۱۹۹۸، ج ۵، ص ۲۵۴ - ۲۴۶؛ حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۹ - ۱۸۸). ناتوانی خلیفه بیش از پیش آشکار شد و ناامنی و ترس بر عراق سایه افکند. قرمطیان از آن پس راهزنی‌های خود را پی گرفتند. شهرها را تاراج کردند و از قبیله‌های آن دیار خراج گرفتند (ابن اثیر ۱۹۸۲، ج ۸، ص ۲ - ۱۷۱).

این پدیده هنگامی از میان رفت که ابوطاهر در ۳۱۷ هجری (۹۳۰ م) قرمطیان را به مکه آورد. حاجیان سرگرم اجرای مناسک بودند. امیر مکه به پیش‌آمد تا با پرداخت پولی به قرمطیان آنان را بازگرداند، اما ابوطاهر این پیش‌نهاد را نپذیرفت و جنگ خونینی برپا شد. کشته‌ها در گرمای آن شهر پوسیدند و قرمطیان جنازه‌ها را در چاه زمزم ریختند و آن آب مقدس را آلودند؛ سپس به کعبه روی نهادند و در برابر چشمان حیرت زده مسلمانان، حجرالاسود را شکستند و پاره‌های آن را بر شتر بار کردند و به ریشخند باورهای حاجیان پرداختند و سنگ را همراه با آثار پیامبر، غنایم و اسیران به احساء بردند (عریب ۱۹۸۳، ص ۹۵؛ حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۲ - ۱۹۱). مصیبتی بزرگ‌تر از این تا آن روز برای جامعه مسلمانان پیش نیامده بود، اما دسترس به قرمطیان در بحرین کاری دشوار می‌نمود.

ابوطاهر سال بعد (۳۱۸ ق / ۹۳۱ م) عمان را نیز تصرف کرد و سال پس از آن بار دیگر به کوفه تاخت. مردم از وحشت به بغداد گریختند (عریب ۱۹۸۳، ص ۱۱۰؛ حمزه اصفهانی ۱۳۶۷، ص ۱۹۴). روند حمله به شهرها و کاروان‌های حاجیان همچنان دنبال شد و دیگر مسئله تنبیه و تعقیب قرمطیان مطرح نمی‌شد. گردانندگان خلافت بغداد، به مصالحه برآمدند و از این‌رو، پیش‌نهادهای گشاده

دستانه‌ای فراروی ابوطاهر نهادند تا دست از تعرض به حاجیان بردارد. او همه آنها را جز حمله به حاجیان پذیرفت (زکار ۱۹۸۹، ص ۵۰۵ - ۵۰۴). این وضع حتی با مرگ ابوطاهر در ۳۳۲ هجری / ۹۴۳ میلادی (ابن مسکویه ۱۹۹۸، ج ۵، ص ۸۹) تغییر نکرد. باج‌ها به احساء سرازیر می‌شد و کاروان حاجیان به سرپرستی قرمطیان از بیابان‌ها می‌گذشتند و به مکه می‌رسیدند و بر جای تهی حجرالاسود دست می‌مالیدند و بوسه می‌زدند. قرمطیان که از برداشتن سنگ طرفی نبستند و نتوانستند مردمان را از نیایش با آن باز دارند، سرانجام بر پایه گزارشی به میانجی‌گری منصور، خلیفه فاطمی، پس از ۲۲ سال و گویی با گرفتن پول گزافی راضی شدند که سنگ را بازگردانند. تکه‌های سنگ را پشت شتر نهادند و در ۳۳۹ هجری (۹۵۰ م) آن را بازگردانند و برجای نخستش نهادند (ابن مسکویه ۲۰۰۰، ج ۶، ص ۱۵۹ - ۱۵۸؛ ابن اثیر ۱۹۸۲، ج ۸، ص ۴۸۶).

کار قرمطیان سخت بالا گرفته بود و دارالهجره^۱ احساء تسخیرناپذیر می‌نمود؛ زیرا نه تنها قرمطیان در آن‌جا از پی‌گرد در امان بودند که حتی برخی از امیران دستگاه خلافت، آن‌گاه که بر جان خود بیم داشتند یا خلیفه از آنان خشمگین می‌شد، بدان روی می‌آوردند و در آن پناه می‌گرفتند؛ چنان‌که یک‌بار امیر بریدی، حاکم بصره از نزد معزالدوله بویه‌ی گریخت و به احساء پناه برد (Sourdel ۱۹۷۹: ۱۰۴۷). برای نشان دادن اهمیت راه‌بردی بحرین در پیشرفت کار قرمطیان، هیچ کلامی رساتر از پیام ابوسعید به خلیفه عباسی نیست. اگرچه بسیاری از مورخان آن را گزارش کرده‌اند، جزییاتش را تنها ابن مسکویه آورده است. امیر خانی از اثر دخویه به ترجمه آن را نقل می‌کند. داستان از نخستین لشکرکشی بی‌سرانجام خلیفه به بحرین (۲۸۷ ق / ۹۰۰ م) آغاز می‌شود. هنگامی که عباس

۱. نامی که قرمطیان بر مراکز خود می‌نهادند.

بن عمروالغنوی به روایتی با ده‌هزار سوار برای تنبیه قرمطیان به بحرین رفت، از آنان شکست خورد و همراه با هفتصد تن از نیروهایش دست‌گیر شد. روزی ابوسعید او را فراخواند و به وی چنین گفت:

من اندیشیدم و سودی در کشتن تو ندیدم، ولی پیامی به معتضد دارم که جز تو کسی از عهده رساندن آن بر نمی‌آید. بدان جهت بر آن شدم که تو را آزاد سازم و مأمور رساندن پیغام خود کنم. ... گفت: این است آنچه که باید بگویی: چرا شوکت و هیبت خود را از بین می‌بری و کسان خود را به کشتن می‌دهی؟ چرا دشمنان خویش را امید می‌بخشی که برجانت دست یابند؟ چرا ذهن خود را در جستجوی من و فرستادن سپاه، به جنگ با من می‌فرسایی؟ من در بیابانی به سر می‌برم که در آن نه کشت و زرع هست نه شیر و گندم و چراگاهی. من به زندگی‌ای پر از محرومیت قناعت و به دفاع از خون و شرافت خویش به یاری نیزه اکتفا کرده‌ام. ... به خدا سوگند، اگر همه سپاهیان خود را به جنگ من بفرستی هرگز نمی‌توانند مرا تسلیم یا غافل‌گیر کنند؛ زیرا که در ناکامی‌ها پرورش یافته‌ام. من و کسانم با ناکامی‌ها خو گرفته‌ایم و از آن مشقتی احساس نمی‌کنیم. ما در خانه خود از هر گونه خستگی معافیم؛ به‌خلاف، لشکریانی که به جنگ من توانی فرستاد به زندگانی پرتجمل و به استفاده از خیش خانه و دیگر چیزهای خنک‌کننده خو گرفته‌اند، گل‌ها و مجالس بزم را دوست دارند و با این حال راهی دراز و مسافتی طولانی را باید بپیمایند و پیش از آغاز نبرد، رنج سفر نیمه‌جانشان ساخته است. برای اینکه خود را در حضور تو تبرئه کنند به این اکتفا خواهند کرد که زمانی با ما روبه‌رو شوند، ولی به‌زودی عقب خواهند نشست. بر فرض که سربازان فداکاری هم باشند، بر اثر مشکلات سفر و رنج‌های بسیار چنان فرسوده می‌شوند که یاران من خواهند توانست به یک حمله سخت آنها را هزیمت دهند. از این هم بالاتر، فرض کنیم بتوانند نفس تازه کنند و شماره آنان چندان زیاد باشد که ما را ناگزیر به ترک قرارگاه‌های خود کنند، با این وصف، تمام پیرویشان در همین مزیت ناچیز خلاصه خواهد شد؛ زیرا من از دست آنان می‌گریزم و در فاصله بیست یا سی

فرسنگی خود به بیابان پناه می‌برم و سپاه تو نمی‌تواند مرا دنبال کند. یکی دو ماه در آن‌جا به سر می‌برم سپس بر آنان شبیخون زده، تار و مارشان می‌کنم. فرض کنیم که هشیاری آنان امکان غافل‌گیر کردن را از من بگیرد، باز نمی‌توانند در بیابان مرا دنبال کنند و به‌زودی کثرت عده با کمبود خواربار مانع می‌شود که در آن سرزمین بمانند و اگر انبوه لشکر برود و جز سربازان معدودی نمانند، آنان نیز در همان نخستین روز حرکت سپاه از دم شمشیر من می‌گذرند؛ آن هم اگر از آب و هوای ناسالم سرزمین جان سالم به در برده باشند و حال آنکه بی‌گمان، آن را تاب نخواهند آورد؛ چون در اقلیمی سخت متفاوت به دنیا آمده‌اند و جسمشان با اقلیم ما خو نگرفته است. به این سخنان خوب بیندیش و بین آیا آن همه رنج و خطر که سپاهیان را در معرض آن قرار می‌دهی، آن همه تعهد هزینه و سلاح و آن همه دغدغه خاطر که برای تعقیب من به خود راه می‌دهی، سودی در بردارد؟ در این میان من و کسانم فارغ از پریشانی و دغدغه خاطر به سر می‌بریم؛ در حالی که هر بار تو به چنین مصیبتی گرفتار می‌آیی، شکوه و کبریای تو در چشم حکام ولایات کاسته می‌شود (ابن مسکویه ۱۹۹۸، ج ۵، ص ۱۵ - ۱۳؛ دخویه ۱۳۷۱، ص ۳۳ - ۳۲).

این سخنان به‌خوبی تأثیر ویژگی‌های راه‌بردی کناره‌های جنوبی خلیج فارس را در آمدن پیروان ادیان و آیین‌های رانده شده و گریزان نشان می‌دهد. باری، قرمطیان آرام آرام از درون ضعیف شدند و به گونه‌ای از میان رفتند که کسی از بیرون علتش را نفهمید. آخرین خبر از حکومت آنان را ناصر خسرو گزارش می‌کند که در ۴۴۲ هجری (۱۰۵۰ م) از بحرین بازدید کرد. قرمطیان در آن سال هنوز حاکمیت داشتند، اما بسیار ضعیف بودند و نه تنها به کسی آسیب نمی‌رساندند که خود از امیر گمنام عربی آسیب می‌دیدند (ناصر خسرو ۱۳۶۳، ص ۱۵۲). به دنبال ضعف قرمطیان، سرزمین‌های زیر سلطه آنان نیز اندک اندک از دستشان درآمد و سرانجام عبدالله عیونی از قبیله عبدالقیس در ۴۶۲ هجری (۷۰ -

۱۰۶۹ م) بازمانده قدرت قرمطیان را از میان برد و سلسله جدید عیونی را در بحرین پایه گذارد (۲۰۰۰:۴۶۰ Smith).

نتیجه

کناره‌های خلیج فارس به‌ویژه بخش جنوبی آن (ساحل‌های بحرین)، از وضع جغرافیایی، آب و هوایی و راه‌بردی ویژه‌ای، برخوردارند. این ویژگی‌ها در درازنای تاریخ به بومیان کمک کرد تا به دور از قدرت‌های همسایه به زندگی باورهای خود پردازند. آنان هنگام حمله دشمن، گاهی ناگزیر می‌شدند به بیابان‌های پشت سر بگریزند و در انتظار خستگی دشمن روز شماری کنند. دشمن به زندگی سخت در آن‌جا خو نکرده بود و از کمبود آب و غذا می‌رنجید و سرانجام باز می‌گشت. بازگشت گروهی یا دست کم بازگشت نیروهای اصلی در چنین زمانی زمینه را فراهم می‌آورد تا آنان به شهر و دیار خود بازگردند و زندگی را از سر گیرند. بر پایه سندها و مدرک‌های موجود، هیچ‌گاه بیگانگان جز به کمک نیروهای بومی نتوانستند در دوره بلندی بر این سرزمین حکم برانند. برای نمونه، ساسانیان به سه چیز برای مهار بحرین متوسل شدند: ۱. ارباب عرب‌های بومی؛ ۲. کمک‌گیری از قبیله‌های دست‌نشانده‌ای همچون قبیله بنی عبدالقیس که خود آنان را بدان‌جا کوچانده بودند و بعدها نیز گروه‌هایی از ایرانیان را به آنان پیوستند و بر اعتبار آنان افزودند تا بدین شیوه پایه‌های حکومت خود را استوار کنند؛ ۳. ایجاد تشکیلات اداری در آن‌جا و پیوند دادن آن با دستگاه دیوانی خود در جنوب ایران و گسترش نظارت پیوسته خود. باری، حاکم ساسانی در بحرین عربی (منذر بن ساوی)، از همان قبیله بنی عبدالقیس بود.

رانده‌شدگان تمدن‌های همسایه از این ویژگی سود جستند و پیروان دین‌هایی مانند یهود به‌ویژه مسیحیان که به بدگمانی ساسانیان دچار بودند، بدان سرزمین

پناه بردند. بحرین پس از اسلام نیز پذیرای گروه‌های مطرودی چون خارجیان شد. شمار آنان در بحرین به اندازه‌ای بود که توانستند در آن دیار برای خود خراج گرد آورند. پس از فرونشستن درخشش نخستین خارجیان، رهبران جنبش زنگیان نیز از این ویژگی راهبردی بهره بردند و به بحرین رفتند، اما گروه‌های گریخته دیگری همچون علویان و شیعیان از پیش بدان‌جا رخنه کرده بودند؛ چنان‌که دولت قرمطی در بحرین بر پایه حضور بازماندگان جنبش‌های پیشین و هواداران علویان شکل پدید آمد. هیچ‌یک از ادیان، آیین‌ها و جنبش‌هایی که بدین سرزمین پناه برد با نیروی خارجی از میان نرفت، بلکه از درون خود و بر اثر اختلاف‌های داخلی نابود شد. تاریخ گواهی می‌دهد تا هنگامی که آنان از پشتیبانی بومیان برخوردار بودند، هیچ قدرت بیگانه بزرگی نمی‌توانست آنان را براند؛ مگر زمانی که با بومیان هم‌سو نمی‌شدند. چنان‌که منذر بن ساوی، حاکم دست‌نشانده ساسانی در روزگار پیامبر اسلام از همین قبیله عبدالقیس بود. نجده بن عامر خارجی نیز که کارش در بحرین سامان نیافت و کشته شد، در هم‌آهنگی با قبیله عبدالقیس کوتاهی کرد. علی بن محمد صاحب زنج نسب خود را به همین قبیله می‌رساند، اما عبدالقیس از همان آغاز با او مخالفت می‌کرد و نبرد پایانی آنان نیز به شکست و کشته شدن صاحب زنج انجامید؛ زیرا کمابیش دو هزار نفر از مردم بحرین به رهبری کسی از همین قبیله در برابر او ایستادند. ابوسعید جنابی هم بر اثر مشارکت ابن سبیر و فرزندان او در حکومت، از پشتیبانی خاندان بومی و قدرت‌مند شرکای خود برخوردار شد و توانست دولتی نیرومند پدید آورد. دامن قرمطیان نیز به همت فردی از قبیله عبدالقیس برچیده شد و بار دیگر، تأثیر فراوان نیروهای بومی آن‌جا را در سرنوشت بحرین نمایان ساخت.

کتاب‌نامه

۱. ابن‌اثیر، عزالدین علی (۱۹۸۲ م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
۲. کوفی، ابن‌اعثم (۱۳۷۲)، *الفتوح*، ترجمه محمد بن‌احمد مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۳. ابن‌حوقل، ابوالقاسم (۱۹۸۳ م)، *کتاب صورة الارض*، لیدن: بریل.
۴. ابن‌خلدون (۱۳۶۶)، *العبر (تاریخ ابن خلدون)*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۵. ابن‌مسکویه، احمد (۲۰۰۰-۱۹۹۸)، *تجارب الامم*، تحقیق و مقدمه ابوالقاسم امامی، تهران، دار سروش.
۶. ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۶۶)، *کتاب الفهرست*، ترجمه م. ر. تجدد، به کوشش مهین جهان بگلو، تهران، امیرکبیر.
۷. بلاذری، احمد بن‌یحیی (۱۹۹۲)، *البلدان و فتوحها و احکامها*، تحقیق سهیل زگار، بیروت، دارالفکر.
۸. حمزه اصفهانی (۱۳۶۷)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفرشعار، تهران، امیرکبیر.
۹. حموی، یاقوت (۱۳۷۶ ق)، *معجم البلدان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۰. دخویه، م. ی (۱۳۷۱)، *قرمطیان بحرین و فاطمیان*، ترجمه محمدباقر امیرخانی، تهران، سروش.
۱۱. دریایی، تورج (۱۳۸۲)، *تاریخ و فرهنگ ساسانی*، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران، ققنوس.



۱۲. دفتری، فرهاد (۱۳۷۵)، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه روز.
۱۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۴۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه صادق نشأت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران، امیرکبیر.
۱۵. — (۱۳۶۸)، *تاریخ مردم ایران (۱)*، تهران، امیرکبیر.
۱۶. زکار، سهیل (۱۹۸۹)، *اخبار القرامطة في الحساء، الشام، العراق و اليمن، ریاض، دارالکوثر*.
۱۷. طبری، محمد بن جریر (۱۹۸۳)، *تاریخ الامم و الملوك، بیروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات*.
۱۸. علبي، احمد (۱۳۵۹)، *قیام زنگیان (به رهبری علی بن محمد)*، ترجمه کریم زمانی، تهران، رسا.
۱۹. قبادیانی، ناصر خسرو (۱۳۴۸)، *وجه دین*، تهران، طهوری.
۲۰. — (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، به کوشش محمد دبیرسیاکی، تهران، زوار.
۲۱. قرطبی، عریب بن سعد (۱۹۸۳)، *صله التاريخ الطبري، بیروت، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات*.
۲۲. نولدکه، تئودور (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی.
۲۳. وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۴)، *تاریخ خلیج فارس و ممالك همجوار، تهران، سمت*.

۲۴. ولهاوزن، یولیوس (۱۳۷۵)، *تاریخ سیاسی صدر اسلام، شیعه و خوارج*، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، قم، دفتر نشر معارف اسلامی.
۲۵. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۹۶۰)، *تاریخ الیعقوبی، بیروت، دارصادر*.
۲۶. Bosworth, C.E. 2003. "Iran and Arabs Before Islam", *The Cambridge History of Iran*, Cambridge: Cambridge University press, vol.III, part I, pp.593-612.
۲۷. De Planhol, X. 1988. "Bahrain: Geography", *Encyclopedia of Iranica*, Vol.III, pp.505-507.
۲۸. Hidore, John.J. and Yahya Albokhair. [1982]. "Sand Encroachment in Al- Hasa Oasis, Saudi Arabia", *Geographical Review*, vol.72, no.3 (1982), pp.350-356.
۲۹. Keliens, Jean. 1996. "Drvaspa", *Encyclopedia of Iranica*, Vol.7, p.365.
۳۰. Madelung, W. 1978. "Karmati", *Encyclopaedia of Islam*, 2nd.ed., Vol.IV, pp.660-665.
۳۱. Smith, G.R. 2000. *Uyunids*, *Encyclopaedia of Islam*, 2nd.ed, Leiden: Brill, Vol.X, p.960.
۳۲. Sourdel, D. 1979. "Al-Baridi", *Encyclopaedia of Islam*, 2nd. ed, Vol. 1, pp.1046-
۳۳. Tafazzoli, A. 1987. "Azad firyz", *Encyclopedia of Iranica*, Vol.III, p.173.
۳۴. Vidal, F.S. 1975. "Al-Hasa", *Encyclopaedia of Islam*, 2nd.ed., Vol.III, pp.237-8.
۳۵. Cambridge university press, vol.III, part 2, pp.991-1024.
۳۶. Eastern Province Gate. 2008. Climate. <http://www.epgate.com/home/english/hassa.html>
۳۷. (accessed Nov. 17, 2009).